پیشخوان

چپ‌گرایی مجاهدین از چه مقطعی آغاز شد؟

روایتی نوین از یک ارتداد

■ محمدرضا کائینی

تاریخ نام حسین احمدی‌روحانی را نخستین بار در ماجرای گسیل داشتگان سازمان موسوم به مجاهدین خلق به نجف، برای دیدار با امام خمینی و اخذ تأیید ایشان به یاد می‌آورد. با این همه این نام، با چپ‌گرایی در سازمان و نهایتاً پیوستن به گروه پیکار، پیوند یافته است. اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، خاطرات خودنگاشت اوست که از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی نشر یافته است. ناشر در دیباچه خویش بر این اثر چنین آورده است:

«حسین احمدی روحانی در سال ۱۳۲۰ش در مشهد متولد شد. پس از اخذ دیپلم، برای ادامه تحصیلات به دانشگاه کشاورزی کرج راه یافت. وی از دومین گروهی است که به سازمان مجاهدین پیوست و از کادرهای مرکزیت سازمان شد. کتاب شناخت از آثار حسین روحانی است. وی در ماجرای هواپیماربایی سازمان به عراق رفت و مدت‌ها در راستای اهداف سازمان مجاهدین به عراق و بیروت سفر کرد. بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان (۱۳۵۴) نیز مارکسیست شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تنی چند از بازماندگان سازمان مجاهدین، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر را بنیان گذاشت. سازمان پیکار که بنای خصمانه‌ای با جمهوری اسلامی گذاشته بود، در تیر ۱۳۶۰ مورد شناسایی نیروهای انقلاب قرار گرفت و ضربه‌ای کاری را پذیرفت. در این عملیات بیش از ۱۰۰ قبضه سلاح خودکار و تعدادی از کادرهای سازمان دستگیر شدند. حسین روحانی تلاش کرد تا سازمان را بار دیگر سروسامان بدهد، ولی مجدداً در بهمن همان سال، سازمان مورد حمله نیروهای انقلاب قرار گرفت و اعضای باقیمانده از جمله حسین روحانی دستگیر شدند. حسین روحانی در زندان به همکاری پرداخت و اطلاعات ذی‌قیمتی را در اختیار نیروهای انقلاب گذاشت. از جمله تألیفات روحانی در مرکز اسناد انقلاب اسلامی موجود است و در بسیاری از کتاب‌هایی که در رابطه با انقلاب اسلامی نوشته شده است، به‌عنوان دستنوشته‌های حسین روحانی مورد استناد قرار گرفته است.»

حسین احمدی‌روحانی نیز در صدر مجموعه تحلیل‌های خویش، یادداشتی به شرح ذیل نگاشته است: «با حمد و ثنای پروردگار توانا و درود بی‌پایان بر خاتم‌انبیا و ائمه طاهرین و سلام بر رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی، امام خمینی و با درود بر شهدای انقلاب و به‌ویژه شهدای جنگ تحمیلی و رزمندگان جبهه حق علیه باطل و مردم رزمنده و قهرمان ایران! نویسنده این سطور که خود یکی از اعضای مؤثر سازمان مجاهدین خلق ایران، بخش منشعب و سازمان پیکار می‌باشد، بنا بر تقاضای برادران مسئول دادستانی مرکز بر آن شد تا تاریخچه‌ای هرچند مختصر از مجموعه فعالیت‌ها، مواضع و عملکردهای گروه‌های فوق‌الذکر به رشته تحریر درآورد. این نوشته هم می‌تواند برای خود اعضا و هواداران این گروه‌ها و هم برای برادران دست‌اندرکار جمهوری اسلامی و هم برای تمامی مردم قهرمان و شهیدپرور ایران از زوایای مختلف مفید واقع شود. در مورد این نوشته ارائه توضیحی به خوانندگان ضروری است و آن اینکه نویسنده در بررسی و تشریح فعالیت، مواضع و عملکردهای هر سه سازمان مورد بحث، اولاً مسائلی را که جنبه اساسی و مهمی داشته‌اند بررسی و از ذکر مسائل فرعی‌تر خودداری کرده است؛ ثانیاً آن دسته از مسائل و موضوعاتی که نویسنده شخصاً از آنها اطلاع کافی و موثق داشته است تجزیه و تحلیل شده؛ ثالثاً در توضیح تمامی مسائل مطروحه در این نوشته، سعی شده است مسائل و موضوعات، حتی‌الامکان از زاویه دیدگاه سازمان مورد نظر بررسی شود، نه بر اساس دیدگاه کنونی نویسنده و از این رو با دقتی وسواس‌گونه کوشش شده تا به این مسئله، حتی‌الامکان توجه شود، زیرا عدم رعایت این مسئله، نوشته را از ارزش تاریخی و سازمانی آن می‌اندازد و به آن جنبه فردی و شخصی می‌دهد. این نکته‌ای بود که با هدف اصلی‌ای که این نوشته به خاطر آن تهیه شده است، مغایرت داشت. امید دارم این کوشش بتواند نویسنده را در حرکت جدید خود و پیوستگی‌اش به جرگه امت حزب‌الله و خط امام کمک نموده و توانسته باشد از این طریق، گوشه‌ای هرچند ناچیز از گذشته خود را جبران نماید.»

تیر ۱۳۱۳، رضاخان در حاشیه یکی از بازدیدها در سفر به ترکیه

عوارض سفر رضاخان به ترکیه برای ایرانیان در آیینه یک خوانش

ما امروز همه «آقاموسیو» شده‌ایم!

■ احمدرضا صدری

۸۷ سال پیش در چنین روزهایی، رضاخان از تنها سفر دوران سلطنت خویش، یعنی سفر به ترکیه و به دعوت مصطفی کمال آتاتورک به ایران بازگشت. پیامدهای این مسافرت برای کشورمان اما فراوان بود که در یک کلام، می‌توان آن را در تجدد آمرانه و عمدتاً ظاهرگرایانه خلاصه کرد. با این همه جامعه ایرانی در پی این نگاه سطحی، قالبی و تحمیلی شاه، هزینه‌های فراوان پرداخت و آزارهای روزافزون دید! در مقال پی آمده و در استناد به پاره‌ای از تحلیل‌ها، عوارض این سفر بررسی شده است. مستندات این نوشتار در تارنمای مؤسسه مطالعات ایران آمده است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ **کلاه شاپو، سوغات قزاق از ترکیه!**

به شهادت اسناد، رضاخان به الگوی بومی و داخلی توسعه اعتقادی نداشت و آنچه تعقیب می‌کرد، الگوبرداری تقلیدی و روبنایی از غرب یا کشورهایی بود که تجربه غربی را مبنای حرکت خویش ساخته بودند. هم از این روی در بازگشت از دیدار با آتاتورک، به اندیشه تبدیل کلاه لبه جلو، به کلاه تمام لبه افتاد! حد اعلای این تفکر نیز نیل به کشف حجاب اجباری و خشونت‌آمیز بود! بدون هیچ رویکردی در اقناع عمومی و توجیه جامعه درباره آن! محمد اسماعیل شیخانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، این رویکرد تراژیک و نابخردانه را اینگونه ارزیابی کرده است: «رضاخان در هیچ کدام از طرح‌های متجددانه خود، به‌ویژه طرح‌هایی که مستقیماً با حوزه فرهنگ بومی و سنتی مردم سروکار داشت، به این خرده‌فرهنگ‌ها اعتنایی نداشت و با برچسب ناسیونالیسم، میهن‌پرستی یا تجدد، تمامی طرح‌های خود را دارای پیوست توجیهی می‌کرد، اما از این نکته غافل بود که این تجدد آمرانه، در بسیاری مواقع مانند غلتک، از روی باورهای سنتی و مذهبی و فرهنگی مردم عبور می‌کند و منجر به جبهه‌گیری از سوی مردم می‌شود! در واقع وی به الگوی تجدد از بالا به پایین معتقد بود و در این زمینه، همواره ترکیه آتاتورک را الگوی خود قرار می‌داد. حلقه روشنفکران حامی رضاشاه نیز مقلدان سطحی مدرنیست‌های اروپایی بودند که در امور علمی کل‌گرا و در امور اجتماعی همگون‌گرا و معتقد بودند به هر طریق ممکن، باید مردم را همگون کرد. کلاه شاپو نیز در راستای این تز همگون‌سازی ناشیانه، بر سر مردم ایران گذاشته شد و البته که نباید از نقش این طرح در ریل‌گذاری نهایی برای کشف حجاب رضاخانی، به سادگی گذشت. رضاخان به دعوت آتاتورک در سال ۱۳۱۳، به ترکیه سفر کرد که پیامدهای شگرفی برای ایران داشت. آتاتورک از دیرباز، برای رضاخان هم الگو بود و هم از سوی دیگر، دوست داشت تا از وی در حوزه تغییرات اجباری پیشی بگیرد. این همان سفر معروفی است که حسن ارفع در مورد آن می‌گوید: مصلح ایرانی به دیدار همتای ترکش آمده بود، تا بیاموزد و با دیدار از یک کشور پیشرفته‌تر، از پیشرفتی که در ترکیه حاصل آمده بود، بهره فراوان برد و پس از بازگشت، بی‌درنگ دست به کار شد تا آنچه را در آنجا آموخته بود، به کار گیرد! البته در اینجا نیز بود که رضاخان، پس از دیدن ترکیه آن جمله معروف را عنوان کرد: هنوز خیلی عقب هستیم! یکی از مهم‌ترین پیامدهای این سفر برای رضاخان، این بود که بلافاصله پی برد کلاه پهلوی، آنچنان هم که باید و شاید غربی نیست و باید بلافاصله کلاه شاپو را جانشین آن کند و به همین دلیل بود که بلافاصله پس از بازگشت از ترکیه، در دستوری که صادر کرد، عنوان نمود: از زمان گشایش مجلس دهم در ۱۶ خرداد ۱۳۱۴، وزرایش موظف هستند کلاه شاپو به سر بگذارند. او در این زمینه، سیاستی گام به گام را اتخاذ کرده بود و ابتدا کلاه شاپو را صرفاً برای رجال و وزرا و سیاستمداران رده بالا در نظر گرفته بود. از همان ابتدا نیز مشخص بود که رضاخان درصدد است الگوی استفاده از کلاه شاپو را همگانی کند، اما بنا به تجربه از ابتدا آن را عمومی اعلام نکرد! با این حال، هر روز که از اجرای این سیاست می‌گذشت، افراد کمتری از ضرورت پوشیدن این کلاه غربی، مستثنا می‌شدند. شاید تغییر از کلاه پهلوی به کلاه شاپو، از نظر ظاهری نیز خود این همه‌گیر شدن و اجباری شدن آن را مستتر داشت، زیرا کلاه پهلوی کلاهی یک لبه بود، اما کلاه شاپو از نظر ظاهری، کلاهی تمام لبه یا شاپو بود و باید همه‌گیر نیز می‌شد! رضاخان در مرحله دوم، مشابه طرح‌های قبلی خود در زمینه متحدالشکل کردن لباس ایرانیان، این طرح را در مورد مدارس و دانش‌آموزان، اجباری اعلام کرد و تصورش این بود که دانش‌آموزان با پوشیدن کلاه شاپو، در مسیر ترقی و میهن‌پرستی و البته با ظواهر غربی و غیرخودی قرار می‌گیرند! البته بازاریان در مقابل پوشیدن کلاه شاپو مقاومت می‌کردند. طنز تاریخ زمانی بود که مردم عادی به اجبار باید کلاه شاپو بر سر می‌گذاشتند! زیرا هنوز قانونی از سوی رضاخان برای پوشیدن کت و شلوار یا لباس رسمی، برای عامه مردم ابلاغ نشده بود و پوشیدن کلاه شاپو غربی با همان لباس‌های سنتی از سوی مردم، ناخودآگاه به مدرنیته وارداتی و چهل تکه و البته ناهمخوان رضاخان با فرهنگ و رسوم سنتی مردم ایران کنایه می‌زد!»

■ **آنچه رضاخان از آتاتورک آموخت!**

شاید به دشواری بتوان به آنچه رضاخان در دوران حکومت خویش بدان دست یازید، توسعه نام نهاد! در صورتی که خود را به این نامگذاری قانع کنیم، این شکل از نوسازی، در زمره مبتذل‌ترین و کم‌اثرترین آنها به شمار می‌آید. چه اینکه اجباری و زننده است و نتیجتاً، جامعه در اولین فرصت، از آن فاصله می‌گیرد. مصداق آن، رفتاری است که زنان ایران در پی اخراج قزاق در شهریور ۲۰، در بازگشت به حجاب از خود نشان دادند. سیدمحسن موسوی‌زاده جزایری، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره چنین آورده است: «رضاشاه در خرداد ۱۳۱۳ در رأس هیئتی بلندپایه- که شامل ۱۷ نفر می‌شد و اکثرشان کارشناسان نظامی بودند- به ترکیه سفر کرد. در میان رهبران جهان، رضاشاه اولین کسی بود که به قدرت رسیدن آتاتورک در ترکیه را به وی تبریک گفت. رضاشاه به همین مناسبت، هدایایی برای او به ترکیه فرستاد که همین امر زمینه‌ساز نزدیکی دو کشور و در نهایت سفر وی به ترکیه شد، اما در مورد سفر وی و آنچه رضاشاه از آتاتورک آموخت، باید گفت: در سطح کلان، آموخته پهلوی اول از آتاتورک، شیوه نوسازی این رهبر مدرن ترک بود. در مجموع سه شیوه نوسازی را می‌توان مطرح کرد: یکی از آنها شیوه‌ای است که کشورهای امریکا و انگلستان آن را در پیش گرفتند و به نوسازی دموکراتیک مشهور است. شیوه دوم، شیوه نوسازی کمونیستی یا توتالیتر است که کشورهای چین و روسیه از آن استفاده کردند، اما شیوه سوم، نوسازی از بالاست که در آلمان و ژاپن اجرا شد. شیوه توسعه و نوسازی -که رضاشاه از آتاتورک آموخت- یکی از انواع مشهور نوسازی از بالاست که در آن دخالت دولت به عنوان پیشگام و هدایتگر توسعه و صنعت، تعریف شده است. در این شیوه، رضاشاه به تقلید از آتاتورک، اروپا را الگو قرار داد و سیاست غربی‌سازی را در پیش گرفت. از نظر این دو رهبر، نوسازی فرایندی اجتناب‌ناپذیر و البته مطلوب بود. در واقع آنها نوسازی را فرایندی تبدیل‌دهنده قلمداد می‌کردند و در پی تبدیل تمام وجوه سنت به مدرنیته بودند. البته در این میان، دو ویژگی از مکتب نوسازی را در رویکرد آنان نمی‌توان مشاهده کرد: یکی مسئله تدریجی بودن این فرایند است و دیگری جامعیت و به‌هم‌پیوستگی عرصه‌های گوناگون آن. هم رضاشاه و هم آتاتورک در پی آن بودند که نوسازی را به زور سرنیزه به سرانجام رسانند و مردم را به سمت آن سوق دهند. آنها به رقابت‌های سیاسی و حزبی، اعتقادی نداشتند. این دو چهره، هرچند تغییر در عرصه‌های فرهنگ، دین، اقتصاد و آموزش را با شدت و حدت هرچه تمام‌تر دنبال کردند، اما پس از به قدرت رسیدن، نوسازی در عرصه سیاست را به کندی دنبال کردند یا اصلاً پیگیری نکردند. بدین‌ترتیب شیوه‌ای از نوسازی که رضاشاه به تقلید از آتاتورک در پیش گرفت، در عمل دارای مظاهر و نمودهای بیرونی متعددی گردید. در دوره رضاخان، تمامی فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی، بر مبنای رویکرد نوسازی به شیوه غربی صورت گرفت و این تحولات، پیامد عملکرد روشنفکرانی بود که تحت تأثیر نوسازی در اروپا بودند. این روشنفکران، دموکراسی پارلمانی، حقوق مردم و سنّت‌های دیرینه ایران دوران اسلامی را به حاشیه راندند تا زمینه برای نوسازی آمرانه و بی‌ریشه فراهم شود. پایه‌های دولت پهلوی، توسط روشنفکران غرب‌زده و بر اساس تقلید کورکورانه از اروپا گذاشته شد. رضاخان با تکیه بر برنامه‌های این روشنفکران و کاربست نظر آنها در کشور، سعی کرد ایران را از همه لحاظ غربی کند، اما این برنامه نوسازی مورد اقبال عامه مردم قرار نگرفت و ذهنیت ایرانی را نسبت به تجدد و نوسازی پهلوی، منفی‌تر کرد. بعدها با سقوط رضاخان و تداوم نوسازی در پهلوی دوم، تنفر از غرب‌زدگی بیش از پیش در بین ایرانی‌ها رشد کرد و سبب شد مردم بیش از گذشته، از تفکر احیای اندیشه‌های اسلامی استقبال کنند....»

■ **جامعه دینی و مراجع تقلید در مواجهه با دین‌ستیزی رضاخان**

رضاخان در ابتدای ظهور خویش از تظاهرات مذهبی برای نیل به اهداف خویش، فراوان بهره برد! با این همه او، پس از عبور از موانع و نیل به حاکمیت، چهره واقعی خود را نمایان ساخت! در افتادن وی با مراجع دینی و مردم عمدتاً متدین ایران، به شکلی خشونت بار روی داد و در میان بدنه اجتماعی نسبت به وی، نفرت فراوان آفرید. رضا سرحدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در تبیین این تقابل بی‌فرجام می‌نویسد: «اگرچه رضاخان در وهله‌های مختلف از وفاداری به مذهب به عنوان پوششی در تثبیت پایه‌های قدرت خود بهره می‌برد، اما اندیشه استوار ساختن ایران بر مدار مدرنیته را در کاهش قدرت نفوذ مذهب در سیاست می‌دید. آتاتورک و یارانش، با انحلال سلطنت از سوی مجلس و اعلام جمهوری، طی حرکتی نمادین پایتخت کشور جدید ترکیه را از استانبول، به‌عنوان نماد اسلام‌گرایی به آنکارا منتقل نمودند، تا عدم علاقه خود را به اسلام‌گرایی بروز دهند. تحولات ترکیه در اندیشه رضاخان، رسوخ کرده بود و راه مدرن‌سازی را زدودنِ عناصر مذهبی همانند خلافت از متن و بطن سیاست می‌دانست. بدین ترتیب رضاخان با تکیه بر الگوی ترکیه، درصدد بود که مسیر تجدد در ایران را هموار سازد. به این عامل می‌توان عدم برخورداری از پیشینه سلطنتی برای به دست گرفتن قدرت را افزود و به این دو دلیل، جمهوری‌خواهی ترکیه را سرمشق سیاست‌ورزی خود قرار داد. واکنش‌های علما به مسیرِ قدرت رضاخان نیز این مدعا را تأیید می‌کند. به دنبال طرح بحث جمهوری‌خواهی از سوی رضاخان، جلسات بحث و بررسی فراوانی در قم برگزار شد. در یکی از آن جلسات که آیات عظام شیخ محمدحسین نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی و شیخ عبدالکریم حائری یزدی حضور داشتند، تصمیم بر آن شد که رضاخان را منصرف کنند. روحانیون بیم آن داشتند که مانند ترکیه پس از رسمیت یافتن جمهوری، دین و مذهب ملغی گردد و ایران به سرنوشت ترکیه دچار شود؛ چراکه برقراری جمهوری، هموارکننده اهدافی بود که آتاتورک در نظر داشت. حزب خلق که رهبری آن بر عهده آتاتورک بود، اهداف و فعالیت خود را بر پنج محور قرار داد. جمهوری‌خواهی، اولین هدف آتاتورک قرار گرفته بود تا با قدرتی که به‌عنوان رئیس‌جمهور به دست می‌آورد، ناسیونالیسم، حمایت از توده‌های مردم، اتاتیسم و سکولاریسم یا عرفی کردن قوانین، در جهت کاهش قدرت مذهب در عرصه سیاسی را پیگیری کند. این دقیقاً همان برنامه‌هایی بود که رضاشاه حتی با شکست خوردن جمهوری، در ادامه پیگیری کرد. به‌عنوان مثال با رسیدن اخبار بیشتر از کشورهای اروپایی و ترکیه بین سال‌های ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳، موضوع لباس متحدالشکل برای دولت مهم شد! بنابراین به همان اندازه که جمهوری‌خواهی ناکام رضاخان در مسیر سکولاریسم ترکی بود، ابزارهای دیگر مانند لباس برای اجتماعی‌سازی سیاسی مردم و القای ارزش‌هایی چون ملی‌گرایی و سکولاریسم، مورد بهره‌برداری وی قرار گرفت. رضاخان و هم‌قطاران او، با نگریستن به تحولات ترکیه، به اتخاذ رویکرد جدید اقدام کردند. گرته‌برداری رضاخان از آتاتورک، با تلاش برای اعلام جمهوری آغاز شد. او همزمان می‌خواست خود را به‌عنوان نجات‌دهنده ایران جلوه دهد و با اعلام جمهوری، سبب‌ساز کاهش نفوذ مذهب در سیاست (سکولاریسم) شود و یک نظام سیاسی عرفی را پایه‌گذاری کند. شکست او در جریان جمهوری، نشان داد که زیربنای جامعه ایران با ترکیه همانند نیست و این چیزی بود که رضاخان، هرگز متوجه آن نشد!»

■ **جشن‌های آمدن «کلاه تمام‌لبه!»**

داوری‌های روشنفکران سکولار اما غیر وابسته به سیاست رضاخانی، اعم از داخلی و خارجی، از کردار رضاخان در تغییر لباس ایرانیان، فصلی مهم در خوانش این رویداد تاریخی است. آنان اتخاذ این رویکرد را خانمان‌برانداز، ویرانگر و موجب ایجاد شکاف میان مردم و حاکمیت دانسته و عامل شادکامی عمومی در پی خلع دیکتاتور از سلطنت و تبعید وی دانسته‌اند. برخی از این طیف تحلیل‌ها، اینگونه در نوشتار سید مرتضی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران آمده است: «پس از مسافرت رضاخان به ترکیه در خرداد ۱۳۱۳، این بار کلاه‌هایی را که در آن دوران در کشورهای اروپایی رایج بود، مناسب سر مردم ایران تشخیص داد، چنانکه خود گفت: ما باید صورتاً و سنتاً غربی بشویم و باید در قدم اول کلاه‌ها تبدیل به شاپو بشود و هنگام افتتاح مجلس شورا همه باید با شاپو حاضر شوند و در مجلس هم باید کلاه را به عادت غربی بردارند... در نتیجه در سال ۱۳۱۴ و چندماه پیش از اجرای کشف حجاب زنان، وزارت داخله با بخشنامه جدیدی، کلاه‌های موسوم به شاپو را پوشش ایده‌آل و اجباری ایرانیان معرفی کرد. این تصمیم حکومت با پشتوانه تبلیغاتی و رسانه‌ای نیز همراه بود. گزارش‌های مختلفی که با آب و تاب فراوان از جشن‌های تغییر پوشش در نشریات حامی دولت منتشر می‌شد، بخشی از این تبلیغات بود. از جمله در روزنامه تجدد و در حاشیه یکی از این جشن‌ها، از قول یکی از حاضران : شاه را توانگری معرفی می‌کند که مشتی مردم ضعیف و بیچاره را آقا نموده، چنین می‌خوانیم: ما ایرانیان یعنی همان اشخاصی که سابقاً به هیچ وجه، وزنی در جامعه نداشتیم، امروزه به صورت متمدنین در آمده و امروز همه آقا مسیو شده‌ایم! روزنامه اطلاعات هم در ۲۳ تیرماه ۱۳۱۴، گزارشی از جشن تبدیل کلاه ایرانیان مقیم بصره (!) داده و می‌نویسد: در بصره از طرف ایرانیان مقیم آنجا، برای تغییر کلاه سابق به کلاه تمام‌لبه، مجلس با شکوهی منعقد گردیده است. کنسول دولت شاهنشاهی و تجار و رؤسای اصناف و ایرانیان مقیم بصره در آن جشن حضور داشتند و نطق‌هایی در جشن مذکور ایراد گردید. ناطقین به طور کلی محسنات و فواید این کلاه و استقبال عظیمی که در میهن آنها برای به سر گذاردن آن به عمل آمده متذکر شدند و اضافه نمودند: ما هم باید مانند برادران خود را که در داخل خاک وطن می‌باشند، فوراً به این امر مبادرت نماییم و کلاه جدید بر سر گذاریم!

همایون کاتوزیان در کتاب اقتصاد سیاسی، حلقه روشنفکران حامی رضا شاه را مقلدان سطحی مدرنیست‌های اروپایی می‌داند که در امور علمی کل‌گرا و در امور اجتماعی، همگون‌گرا هستند. کاتوزیان این قشر را واجد حس از خود بیگانگی و عقده حقارت ملی معرفی می‌کند که تمام کوشش خود را به کار می‌برند، تا خرده مدل‌هایی نمایشی را که نشان‌دهنده همگونی جوامع آنها با جوامع اروپایی باشد، خلق کنند. به اعتقاد کرونین: طرح‌های حکومت رضا شاه، به‌طور اساسی به‌وسیله روشنفکران دوره مشروطه تدوین شده بود و مشروعیت خود را نیز مدیون نخبگان سیاسی ملی‌گرا بود. تحمیل تحول سریع و افراطی بر تحول گام به گام و آهسته، همراه با فرایندی دموکراتیک ترجیح داده شد. عناصر کلیدی حکومت رضا شاه نیز با توسعه رویکرد سلطه‌گرا درصدد برآمدند که خواسته‌های خود را با استفاده از دیکتاتوری بر سراسر ایران و طبقات پیچیده اجتماعی، تحمیل نمایند! کرونین همچنین معتقد است: نوآوری این سال‌ها در قبال مردم و گروه‌هایی غیر از نخبگان سیاسی، نه تنها خانمان‌برانداز و ویرانگر بود، بلکه به تشدید فقر و افزایش شکاف بین نخبگان سیاسی و عامه مردم، منتهی شد!... در نگاه کلی، نگاه سطحی و ابزاری رضاشاه و حلقه نخبگان اطراف او به جامعه و میل افراطی آنها به متمدن شدن با رنگ و بوی غربی، باعث شد تا حتی مباحثی نظیر پوشش مردم نیز از تیررس نگرش تمامیت‌خواه آنان پنهان نماند. این وضعیت، تنش‌های فراوانی را در سطح جامعه به وجود آورد و با وجود پیشرفت ظاهری، فرجامی موفقیت‌آمیز در پی نداشت. پشت کردن به آنچه خود داریم و تمنای آن از بیگانه، باعث دوری هر چه بیشتر جامعه از حکومت رضا شاه شد و فرجامی نامطلوب، همچون وقایع شهریور ۱۳۲۰ را به دنبال داشت. جایی که این شکاف، به تنفر عمومی از رضاشاه و اقدامات او انجامید و عمده جامعه، از خلع وی استقبال کردند!»

در سال ۱۳۱۴ و چندماه پیش از اجرای کشف حجاب زنان، وزارت داخله با بخشنامه جدیدی، کلاه‌های موسوم به شاپو را پوشش ایده‌آل و اجباری ایرانیان معرفی کرد. این تصمیم حکومت با پشتوانه تبلیغاتی و رسانه‌ای نیز همراه بود. گزارش‌های مختلفی که با آب و تاب فراوان از جشن‌های تغییر پوشش در نشریات حامی دولت منتشر می‌شد، بخشی از این تبلیغات بود

تیر ۱۳۱۳، رضاخان در کنار مصطفی کمال آتاتورک در سفر به ترکیه

شاید به دشواری بتوان بر آنچه رضاخان در دوران حکومت خویش بدان دست یازید، توسعه نام نهاد! در صورتی که خود را به این نامگذاری قانع کنیم، این شکل از نوسازی در زمره مبتذل‌ترین و کم‌اثرترین آنها به شمار می‌آید. چه اینکه اجباری و زننده است و نتیجتاً، جامعه در اولین فرصت، از آن فاصله می‌گیرد. مصداق آن، رفتاری است که زنان ایران در پی اخراج قزاق در بازگشت به حجاب از خود نشان دادند!